

# غزال مسخره

سيد ضياء الحق سخا

17-04-08

ما ايم و اشتغال به هر چيز مسخره  
حتا سراب و سوسه انگيز مسخره

استاده چون مترسكي رقصان به طبل باد  
در كار پاسباني پا ليز مسخره

سرشار از تكبر قصر و غلام و تخت  
مثل جناب خسرو پرويز مسخره  
در طول خطه ي كه ندانيم عرض چيست  
بنشسته روي گرده ي شبديز مسخره  
داريم شتاب و اسپ عرفكرده را به حرص  
هي ميزنيم ، ضربت مهميز مسخره

يادر فريب مضحكه ي فصل نو بهار  
يا كه اسير غصه ي پاييز مسخره

يا گير و دار جاري ي يك خواهش مدام  
يا امتناع مدحش. پرهيز مسخره

يا كه به پاي چوبي ي چوكي نهاده سر  
يا در هواي شوكت يك ميز مسخره

روزي به رنج چشمه ي رزق. تهی شده  
گاهي به شوق كوزه ي لبريز مسخره

تاناگهان ، كه فرصت سنگ است و جمجمه  
پايان هرچه بود و ... زيک ليز مسخره !